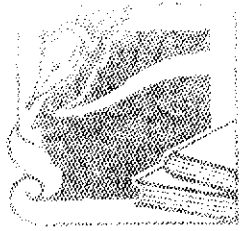


# معلم ثالث و اندیشه های او

دکتر احمد بهشتی



مقدمه:

یکی از مشاهیر برجسته عالم اسلام و تشیع، معلم ثالث، امام معارف اسلامی، میر محمد باقر حسینی مرعشی است که پدرش محمد استر آبادی با دختر محقق ثانی ازدواج کرد و به «داماد» معروف شد، آن گاه این لقب به او انتقال یافت. (۱)

مرحوم آیت الله مرعشی نجفی، آن بزرگ مرد عالم اسلام را این گونه توصیف کرده: «مصباح الفضل و الافضال، خریج مدرسة العقل ... اعجوبة المكارم العلمية والعملية سيد فلاسفة الاسلام ... البحر المواجه القمام» (۲) میر سید علیخان در وصفش گوید: «باقر العلم و تحريره، الشاهد بفضله تقريره و تحريره و الله ان الزمان لمثله لعقيم و ان مكارمه لا يتسع ليثها صدر رقيم و انا بريء من المبالغة في هذا المقال و بر قسمي يشهد به كل و امق و قال» (۳) میر داماد مردی است جلیل القدر و ذوفنون، در حکمت الهی «القبسات» و «الصرائط المستقیم» و در فقه «مشارع النجاة» را تألیف کرده و بر کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه و صحیفه و جز اینها حاشیه نوشته و در سبک نگارش اسلوبی بدیع و زیبا داشته است. (۴)

مرحوم محدث قمی حکایت می کند که او چهل سال شبها در بستر نیارمید و در تمام مدت تکلیف، نوافل را ترک نکرد. او از اصفهان به همراه شاه صفی به زیارت عتبات عالیات رفت و همان جا بیمار شد و به سال ۱۰۴۱ دار فانی را بدرود گفت و در نجف اشرف دفن شد. او شبانه روزی نیمی از قرآن را تلاوت می کرد و به شیخ بهائی (متوفای ۱۰۳۱ و مدفون در جوار تربت پاک امام هشتم علیه السلام) انس و علاقه شدیدی داشت. (۵)

صدرالمتألهین (متوفای سال ۱۰۵۰) که خود از شاگردان شیخ بهائی و سپس از شاگردان میر داماد است، درباره وی می گوید: «سیدی و سندی و استادی و استنادی فی المعالم الدینیة و العلوم الالهیة و المعارف التحقیقیة و الاصول الیقینیة» (۶)

باری میر داماد، در علوم اسلامی یگانه روزگار بوده و از خو دآثاری ارجمند به یادگار گذاشته و در رشد و تعالی و تکامل معارف اسلامی سهمی بسزا داشته است. در عظمت او همین اندازه بس که شاگردی چون صدرالمتألهین را در مهد دانش خویش پرورش داده است.

کلامش در عین پختگی و سلامت، پر بار، و فهم رموز کلامش بسی دشوار است و شاید به همین لحاظ است که علی رغم اشتهار شخصیت و مقام، نظریات و اندیشه هایش کمتر در محافل علمی مطرح است. حتی پس از ارتحالش مضمونی به طنز برایش ساختند که او در شب اول قبر در جواب فرشته قبر که از او پرسیده: «من ربك؟» گفته است: «اسطقس فوق الاسطقسات» و فرشته را از این جواب خود گیج و حیران کرده است. شاعری شیرین سخن این طنز را به این شرح به نظم در آورده است:

که چو بگزید در این خاک وطن  
ملک قبر که «من ربك من؟»  
آن دم از روی بصیرت به سخن  
«اسطقسات دگر زو مؤتقن»  
بُرد این واقعه پیش ذوالمن  
می دهد پاسخ ما در مَدفن  
تو به این بنده ما حرف مزین  
حرفها زد که ندانستم من!

میر داماد شنید ستم من  
بر سرش آمد و از وی پرسید  
میر بگشود دو چشم بینا  
«اسطقسی ست» ورا داد جواب  
حیرتش افزود زین حرف، ملک  
که جواب دگری بنده تو  
آفریننده بخندید و بگفت:  
او در آن دنیا هم زنده که بود

\*\*\*

در این سلسله مقالات در صددم که - به یاری خداوند متعال - در باره پاره ای از نظریات این ابرمرد عالم اسلام و اندیشه های پر بار او بحث کنیم و بدایع افکار و تراوشهای عقلانی او را در معرض مطالعه مشتاقان علم و عاشقان فهم و درک حقیقت قرار دهیم. در نخستین گفتار، قرعه به نام مسأله «وجوب مستحب و حرمت مکروه» که خود از شگفتیهای مسائل فقهی و اصولی است افتاد.

۱- سفینه البحار، دمد.  
۲- از مقدمه کتاب اثني عشر رسالة للمعلم الثالث امام المعارف الاسلامیة الامیر محمد باقر الحسینی المرعشی المشتهر بالداماد.  
۳- بحارالانوار ۱۰۹ / ۱۱۳.  
۴- همان.  
۵- سفینه البحار، دمد.  
۶- از مقدمه کتاب الحکمة المتعالية فی الاسفار الاربعه به قلم استاد کبیر و علامه کم نظیر مرحوم محمد رضا مظفر به نقل از شرح صدرالمتألهین بر کافی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِحَسْبِكَ يَا أَحْمَدَ الرَّحِيمَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ  
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى  
 وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بعد ما قد قرأ على العجينة  
 الكريمة السجدة وهي نور  
 آل محمد عليهم السلام صلاة  
 وآقان ودرائیه واستفان  
 وانها استفادة واستكفا  
 واستبانة واستكفا استلزام  
 اما ضارتيه عليه واسمع كراماتك  
 وبلغه قصوى المعارج في غاية  
 وقصية المذارج في تكليفه  
 احسن واختم له ان

نوعه خط میرداماد



انتشارات دانش و آشنایان

۱۳۶۱

کتاب  
القبسینات

محمد بن محمد زین العابدین باقر الدبالی الحنبلی  
 وبنی کافالان

با جیتام  
 دکتر محمدی محقق

کتابخانه علمی هیأت مدیره دفتر امور فرهنگی  
 ۱۳۶۱ - تهران

مسأله وجوب مستحب و  
 حرمت مکروه

چرا در شرع مقدس اسلام، ترك همه مستحبات و فعل همه مکروهات، حرام است؟ آیا این، به معنای وجوب مستحب و حرمت مکروه نیست؟ چگونه ممکن است که مستحب واجب یا مکروه، حرام شود؟

مسأله حرمت ترك همه مستحبات و حرمت فعل همه مکروهات، از مسائلی است که در کلام فقهای شیعه و سنی مطرح بوده و شهید اول در قواعد به آن، فتوا داده و به صورت معضله ای درآمده است؛ چرا که منع از ترك و حرمت آن، اگر چه از اجزای وجوب و از مقومات آن نیست، از خواص و لوازم آن است؛ یعنی هنگامی که امر به فعلی می کنند، اگر به ترك آن توجه کنند، حتماً راضی به آن نیستند، بلکه مبعوض و منفور ایشان است. (۷)

مطابق این قاعده، اگر چیزی واجب باشد، ترك آن حرام است؛ چنان که اگر چیزی حرام باشد ترك آن واجب است؛ یعنی همواره طرفین نقیض به گونه ای است که يك طرف، محکوم به حرمت و طرف دیگر محکوم به وجوب است و اگر ترك همه مستحبات یا فعل همه مکروهات حرام باشد، باید مستحب از مصادیق واجب و مکروه از مصادیق حرام باشد؛ یعنی به نحو واجب تخیری باید مستحبات را انجام داد و مکروهات را ترك کرد؛ در حالی که همان طوری که ترك کارهای مستحب محکوم به استحباب و ترك کارهای مکروه، محکوم به کراهت است، مجموع آنها و آحاد بدلی آنها نیز باید همین حکم را داشته باشند، نه اینکه مجموع من حیث المجموع یا آحاد بدلی آنها حکم وجوب یا حرمت داشته و آحاد استغراقی آنها محکوم به استحباب یا کراهت باشند.

درست مثل اینکه اگر سلسله ای از ممکنات داشته باشیم، همان طوری که کلّ افرادی آنها محکوم به امکان است، کلّ مجموعی و کلّ بدلی آنها نیز محکوم به امکان است و محال است

که اینها محکوم به حکم ضرورت شوند. در اینجا فرقی میان فرد معین و فرد منتشر و عموم افرادی و عموم بدلی نیست. پس چرا در مسأله مستحبات و مکروهات، میان فرد معین و فرد منتشر، یا میان عموم بدلی و عموم افرادی فرق است؟ آیا چنین فرضی عجیب و باور نکردنی نیست؟

استحباب و کراهت از ویژگیهای کلّ افرادی است. مجموع مستحبات و مکروهات، نیز همین حکم را دارند؛ چنان که فرد معین و فرد منتشر آنها نیز همین حکم را دارند. اگر گفته شود میان فرد معین و فرد غیر معین یا منتشر فرق است؛ همچنان که میان عامّ افرادی و عامّ مجموعی تفاوت است؛ یعنی عامّ افرادی و فرد معین، مستحب یا مکروه است؛ اما عامّ مجموعی یا فرد منتشر، واجب یا حرام است، عجیب و حتی تناقض می نماید.

برای رفع این تناقض دو راه وجود دارد. راه اول مورد ایراد میرداماد است؛ اما راه دوم که پیشنهاد خود ایشان است، راهی است هموار و مستقیم.

راه اول

ممکن است در پاسخ اشکال و به منظور رفع اعضاء گفته شود که ترك جميع مستحبات یا ارتکاب همه مکروهات، حاکی از بی اعتنائی به دین و نمایشگر خفیف شمردن وظائف دینی است. بدیهی است که چنین برخوردی با دین و با وظائف دینی حرام است.

سرایت حرمت بی اعتنائی به دین و وظائف دینی، به ترك همه مستحبات و ارتکاب همه مکروهات، یا از راه «واسطه در عروض» و «حیثیت تقییدیه» است و یا از راه «واسطه در ثبوت» و «حیثیت تعلیلیه» است.

بنا بر وساطت در عروض و حیثیت تقییدیه، آنچه بالذات و بالحقیقه، متصف به حرمت است، استخفاف و اهانت به دین است، نه ترك جميع مستحبات و ارتکاب جميع مکروهات؛ بنابراین، ترك مستحبات یا فعل مکروهات، مقید به قید اهانت و

۷- کفایة الاصول، فصل «الامر بالشیء» هل یتغضی التی عن ضدّه اولاً؟



استخفاف به دین می شود و از این راه محکوم به حرمت می گردد. انصاف این است که نمی توان ترك یا ارتکاب همه مستحبات یا مکروهات را به خودی خود حرام دانست. آنچه حرام است حیثیت اهانت و استخفاف حرام است؛ گو اینکه همراه ترك يك مستحب یا ارتکاب يك مکروه باشد. اگر کسی نماز نافله شب را استخفافاً نگذارد، ولو اینکه صدها مستحب را تسلیمآ انجام دهد، مرتکب حرام شده و اگر کسی - نه از روی استخفاف - هیچ مستحبی را انجام ندهد، مرتکب حرامی نشده است.

معلوم می شود که از راه واسطه در عروض یا حیثیت تقییدیه نمی توان مشکل را حل کرد. و اما بنا بر وساطت در ثبوت و حیثیت تعلیلیه نیز رفع اشکال نمی شود، گو اینکه بنا بر این فرض، آنچه برای حرمت، علت دارد، با لذات متصف به حرمت می شود؛ اما کاملاً روشن است که هر معلولی به وجود علت، موجود و به انتفای علت، منتفی می شود. علت حرمت ترك مستحبات یا فعل مکروهات، اهانت و استخفاف است. اگر اهانت و استخفافی باشد، ترك مستحب یا فعل مکروه، حرام است و اگر نباشد، خیر. گذشته از اشکال واسطه در ثبوت و واسطه در عروض، باید به دو نکته دیگر هم توجه کرد:

۱- فقها حرمت ترك جميع مستحبات و فعل همه مکروهات را از راه نص شرعی ثابت کرده و به آن فتوا داده اند؛ نه از راه حکم عقل و از طریق ملازمات عقلیه.

۲- در تعریف گناهان کبیره گفته اند: «هر چه شرع آن را حرام شمرده و در برابر ارتکاب آن، وعده عذاب دوزخ داده است» چنان که امام صادق (ع) درباره آیه شریفه: «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه...»<sup>(۸)</sup> فرمودند: «الكبائر التي أوجب الله عز وجل علیها النار»<sup>(۹)</sup> گناهان کبیره، گناهانی است که خداوند بر آنها آتش دوزخ واجب فرموده است.

بزرگان اسلام، در ابتدا به تعریف و تحدید کبائر پرداخته اند، سپس در صدد ضبط و تعیین آنها بر آمده و آنها را به تفصیل برشمرده اند.

اگر فعلی - بالخصوص - نص بر حرمت ندارد و وعده عذاب در برابرش داده نشده، چگونه ممکن است آن را در زمره کبائر بشمارند؟

## راه دوم

این راه، تحقیقی از میرداماد است. او پس از خرده گیری بر کسانی که راه اول را پیموده اند، تحقیق دقیق خود را عرضه می کند. او می گوید: افعال مستحب، به حسب ذات خود تنها متصف به استحباب اند و حکم ذاتی آنها استحباب است و از این لحاظ، فرقی میان فرد معین و فرد منتشر و میان عموم افرادی و عموم مجموعی نیست. ذوات افعال مستحب، محکوم به استحباب اند؛ چنان که ذوات افعال مکروه، محکوم به کراهت اند و وجوب یا حرمت، عارض بر ذوات آنها نیست؛ چرا که تقابل میان احکام تکلیفیه، مانع این است که فعلی از حیث ذاتش محکوم به دو حکم گردد.

باید فرق گذاشت میان «ماهیت لا بشرط» و «ماهیت بشرط شیء» و به تعبیر دیگر «ماهیت مطلقه» و «ماهیت مخلوطه»، که اولی محکوم است به استحباب یا کراهت؛ اما ماهیت بشرط شیء یا مخلوطه حکم دیگری دارد. ماهیت افعال مستحب یا مکروه - با قید استحباب یا کراهت - حکم جدیدی پیدا می کند. مستحبات - با وصف استحباب - وجوب تخییری دارند و مکروهات - با وصف کراهت - حرمت ترك مجموع دارند؛ بنابراین اجتماع دو حکم

مقابل بر موضوع واحد نشده، بلکه هر حکمی موضوع خاص خود را دارد. موضوع وجوب تخییری، مستحبات است به قید استحباب، و موضوع استحباب، ذات فعل است بدون هیچ قید و شرطی. همچنین موضوع حکم حرمت، مجموعه مکروهات است به قید کراهت و موضوع کراهت، نفس افعال است بدون هیچ قید و شرطی و این، نه مستلزم جمع ضدین است و نه جمع نقیضین.

بسیار اتفاق می افتد که ذاتی از ذوات، از حیث ذات حکمی دارد و تحت آن، به حیثی از حیثیات، حکمی دیگر دارد. از آدم غنی باید زکات گرفت و به آدم فقیر باید زکات داد. پس حیثیت غنی بودن انسان حکمی دارد و حیثیت فقیر بودن او حکمی دیگر دارد؛ در حالی که هر دو انسان اند و از لحاظ ماهیت نوعی مثل یکدیگرند و حکم امثال به حسب ذات و لوازم ذات واحد است؛ اما حکم همین امثال، به حسب اوصاف زائد بر ذات و مفارق، مغایر یکدیگر است: خیر آدم فاسق تبیین و تفحص می خواهد؛ اما خیر آدم عادل، تبیین و تفحص نمی خواهد.<sup>(۱۰)</sup>

اگر بگوییم انسان موجود است، جهت این قضیه امکان است؛ یعنی ماهیت لا بشرط انسان، وجود و عدم برایش ضروری نیست؛ اما همین انسان، وجود یا عدم برایش ضرورت پیدا می کند و این، هنگامی است که او را مشروط به وجود یا عدم کنید. پس انسان بشرط الوجود، بالضرورة موجود است و انسان بشرط العدم، بالضرورة معدوم است؛ در حالی که انسان لا بشرط موجود یا معدوم است بالامکان.

با این توضیحات، جای هیچ گونه شك و تردیدی نیست که شرع مقدس ذوات افعالی را محکوم به حکم استحباب یا کراهت می کند، سپس ذواتی که مقید به قید استحباب یا کراهت شده اند، محکوم به حکم وجوب تخییری یا حرمت می کند و این، هیچ گونه اشکالی ندارد.

مع ذلك باید توجه داشت که مکروهات یا حریم محرمات نزدیک اند و هر چه انسان از مکروهات فاصله بگیرد، از محرمات دورتر و هر چه به آنها نزدیکتر شود، به حریم محرمات نزدیکتر و خطر سقوط در آنها برایش جدی تر است.

## مستحبات و مکروهات ضمنی

تاکنون بحث ما درباره وجوب مستحبات یا حرمت مکروهاتی بود که در ضمن افعال واجب نیستند و اینک سخنی داریم درباره مستحبات یا مکروهاتی که در ضمن واجبات انجام می گیرند. نماز شب گزاردن و انگشتی عقیق در دست کردن و قرائت قرآن و دعای کمیل و غسل جمعه و زیارت قبور پیشوایان دین از مستحبات مستقل اند، و انگشتی آهنین در دست کردن و خوردن کبد گوسفند از مکروهات مستقل اند؛ اما مستحبات و مکروهاتی که در ضمن عبادات واجب اند؛ مانند سه یا پنج یا هفت بار گفتن تسبیح در رکوع و سجود یا مدافعه اخبثین در نماز یا گزاردن نماز در گورستان و امثال اینها چطور؟ حقیقت این است که اینها متصف به استحباب و کراهت اصطلاحی نمی شوند. اینها چه بسا به خودی خود و بالاستقلال، مکروه یا مستحب اند؛ اما هنگامی که در ضمن فعل واجبی مطرح می شوند، نباید پیکره عمل واجب را به دو بخش تجزیه کنیم؛ بخشی را محکوم به وجوب و بخشی دیگر را محکوم به استحباب یا کراهت کنیم.

اصولاً احکام شرعی تقابل دارند و عبادت واحد، دارای وحدتی است که از نظر حکم تجزیه پذیر نیست و نمی توان قسمتی را واجب و قسمتی را مستحب یا مکروه دانست. چگونه ممکن است از ترکیب واجبات و مستحبات، فعل واحدی که واجب یا مستحب است پدید آید؟ بسیار عجیب و بلکه بعید است که از دو عرض

۸- النساء، ۳۱.

۹- الکافی ۲/ ۲۷۶. مرحوم علامه حلی در شرح تجرید الاعتقاد، برای کبیره سه معنی ذکر کرده. مقصد ششم، مسأله هشتم.

۱۰- ان جافکم فاسق بنیا نیتیکوا (الحجرات، ۶)



ناقص و مستحب داده می شود و اصولاً واجب کجا و مستحب کجا؟ قطعاً ثواب واجب برتر از ثواب مستحبات است. البته این قاعده استثنائاتی هم دارد؛ مثلاً جواب سلام دادن واجب است؛ اما ثواب کسی که جواب سلام را می دهد، کمتر و ثواب کسی که ابتدا به سلام می کند، بیشتر است. امام صادق (ع) فرمود: «البادی بالسلام اولی بالله و برسوله»<sup>(۱۲)</sup> کسی که ابتدا به سلام کند، به خدا و رسول اولی است. همچنین اتمام حج مستحب واجب است؛ اما ثواب را به حج مستحب می دهند، نه به اتمام واجب و اگر به اتمام واجب ثواب بدهند، در مقابل ثواب حج مستحب ناچیز است. مثال دیگر، مهلت دادن به شخص مدیونی که توان بازپرداخت دین خود را ندارد. در اینجا مهلت دادن، واجب، اما ابراء ذمه او مستحب است و معلوم است که ثواب ابراء از امهال بیشتر است.

تکبیرات مستحب، در آغاز نماز نیز همین حکم را دارد. اگر کسی شش تکبیر مستحب بگوید، آن گاه نیت نماز کند و تکبیرة الاحرام بگوید، ثواب نماز کامل را نمی برد؛ بلکه ثواب آن شش تکبیر را جداگانه می برد و ثواب نماز غیر کامل را هم جداگانه؛ اما اگر نیت نماز کند و تکبیرات مستحبه را بعد از نیت نماز - قبل یا بعد از تکبیرة الاحرام یا به هر نحوی که بخواهد - بگوید، ثواب نماز کامل که اکمل افراد واجب تخیر عقی است، نصیبش خواهد شد.

متضاد و یا از دو مقوله متباین، حقیقت واحد و اصیلی تحصیل و تشکل یابد.

اما در اینجا هم تحقیق این است که ضمانتی که به خودی خود مستحب یا مکروه اند، هنگامی که ضمیمه واجب می شوند، مبتذل به جزئی از اجزای واجب می شوند؛ چرا که واجب، پیکره واحدی دارد و حکم اجزای پیکره، حکم کل اجزاء است. جز اینکه کل، بالذات واجب است و اجزاء به تبع کل واجب اند. و نمی شود که وصف تبعیت را از اجزا سلب کنیم و آنها را به حکمی محکوم کنیم که تبعی نیست.

اینجاست که واجبی که اجزائی را به تبعیت خود درآورده که «استحباب نفسی» دارند، تبدیل به اکمل افراد واجب می شود، و واجبی که اجزائی را به تبعیت خود پذیرفته که «کراهت نفسی» دارند، تبدیل به ناقص ترین افراد واجب می شود، و واجبی که هیچ یک را ندارد، نه ناقصترین است و نه کاملترین؛ بلکه متوسط و بینابین است.

مکلف مختیر است که یکی از افراد را که برخی کاملتر و برخی ناقصتر و برخی متوسط اند، به جای آورد و این تخیر، عقلی است نه شرعی؛ یعنی عقل حکم می کند که مکلف باید یکی از افراد متعدّد واجب را به عنوان امثال به جای آورد و اگر همه را ترک کند عاصی است؛ در صورتی که اگر یکی از آنها را به جای آورد مطیع و فرمانبردار است. اما در تخیر شرعی، شرع است که مکلف را مختیر می کند که - مثلاً - برای کفارة اقطار عمده روزه ماه رمضان، روزه بگیرد یا اطعام مساکین کند یا بنده آزاد نماید.

بنابراین، اگر مکلف مثلاً نماز را در مسجد یا به جماعت بخواند، چنین نیست که دو عمل انجام داده که یکی از آنها واجب و دیگری مستحب است؛ بلکه او يك عمل واجب انجام داده که نسبت به نماز فردا یا در غیر مسجد، فردی کاملتر است و ثواب بیشتری دارد.

نمازی که در وقت فضیلت خوانده شود، یکی از افراد واجب، و نمازی که در خارج از وقت خوانده شود فردی دیگر است؛ اولی کاملتر و دومی ناقصتر است و چنین نیست که اولی از يك واجب و يك مستحب تشکیل شده باشد و دومی فقط از واجب.

همچنین نماز در قبرستان، مرکب از واجب و مکروه نیست؛ بلکه يك عمل واجب است با ثوابی کمتر و عدم اشتغال بر کمال.

بنابراین استحباب و کراهت در این گونه موارد، به معنای اصطلاحی رُحجان و عدم رُحجان نیست؛ بلکه به معنای افضل بودن و غیر افضل بودن واجب است. اینجاست که باید بگوییم اجزائی از عبادات که به حسب ذات خود مستحب یا مکروه اند، در قالب و در پیکره واجب، محکوم به حکم وجوب تبعی می شوند و موجب اکمل بودن یا غیر اکمل بودن واجب می شوند.

به همین جهت است که طبق فتوای اعظم - از جمله علامه بزرگوار در قواعد -<sup>(۱۱)</sup> وقت نیت وضو، هنگام شستن دستها و مضمضه و استنشاق است. مکلف اگر در این موقع نیت وضو کند، ثواب وضوی کامل می برد و اگر به هنگام شستن صورت نیت کند، ثواب وضوی کامل نمی برد. در حقیقت، می خواهند بگویند شستن دستها و مضمضه و استنشاق از اجزای وضوی کامل و محکوم به حکم خود وضویند؛ گو اینکه اینها به تنهایی محکوم به حکم استحباب اند. کسی که این اعمال را قبل از نیت وضو انجام دهد، دو ثواب می برد: یکی ثواب این مستحبات و یکی ثواب وضوی واجبی که فرد غیر کامل است؛ اما کسی که این اعمال را به نیت وضو انجام دهد، ثواب يك وضوی کامل می برد. بدیهی است که ثواب عمل واجب کامل، بیشتر از ثوابی است که به واجب -

نکته  
مرحوم علامه حلی در کتاب قواعد فرموده است: «ولو دخل الوقت فی اثناء المندوبه فاقری الاحتمالات الاستیناف»<sup>(۱۳)</sup> اگر در اثنای وضوی مستحب، وقت فریضه داخل شد، اقوای احتمالات، لزوم از سر گرفتن وضوست.

فرزند آن بزرگوار، فخر المحققین می فرماید: «وجه قوت، انتضای شرط وضو؛ یعنی نیت وجوب است؛ زیرا هنگامی که وقت فرارسیده، او مُحَدِّث بوده و طهارت واحد به دو نیت واقع نمی شود؛ چرا که چنین چیزی در شرع نرسیده و محتمل است لزوم اتمام؛ به علت اینکه نیت اول انعقاد یافته، و محتمل است نیت وجوب در باقی؛ به علت اینکه همین مقدار در وقت وجوب واقع شده و واجب است و جایز نیست که واجب به نیت مستحب واقع شود...»<sup>(۱۴)</sup> آیا فتوایی که این دو فقیه بزرگوار<sup>(۱۵)</sup> داده اند، با سخن میرداماد - که خود از اولاد آنهاست، منافاتی ندارد؟

میرداماد می گوید: این فتوا - اصلاً - در حریم «اصلی» که ما استوار کردیم، نیست؛ چرا که مبنای آن، عدم تجزیه فعل واجب به اجزای واجب و مستحب است به حسب اصل شرع، و اینکه برخی از مستحبات، با شروع، محکوم به وجوب اتمام می شوند، وجوب اصلی نیست؛ بلکه وجوب عارضی است؛ یعنی شرع مقدس، از آغاز آنها را واجب نشموده؛ درست مثل اینکه فعل مستحبی، به نذر بر مکلف واجب شود. در حقیقت، آنچه مستحب است، ذات عمل است و آنچه واجب است، اتمام عمل است. پس ذات عمل و تک تلك اجزای عمل، محکوم به وجوب نشده اند. به همین جهت است که در این فرض هم تحصیل و ترک عمل از اجزای واجب و مستحب، تحقق نیافته و اصلی که ما بر آن اصرار ورزیدیم، همین بود.<sup>(۱۶)</sup>

۱۱ - ایضاح الفوائد فی شرح القواعد ۳۴/۱.  
۱۲ - الکاغی، ۲/ ۶۴۵.  
۱۳ - ایضاح الفوائد ۱/ ۳۸.  
۱۴ - همان، ص ۳۹.  
۱۵ - علامه حلی خواهرزاده محقق حلی - صاحب شرایع - است. او را از فرط عظمت، برای نخستین بار آیت الله لقب دادند. نام شریفش حسن و نام پدرش یوسف بود. ولادتش به سال ۶۴۸ و وفاتش به سال ۷۲۶ بود. بعضی افاضل شمار مصنفات او را به ۵۰۰ رسانیده اند. خواجه نصیر الدین طوسی استاد او در علوم عقلی و او استاد خواجه در فقه است. پسرش محمد ملقب به «فخرالمحققین» نیز از اعظم روزگار است. او به سال ۷۷۱ وفات یافته است. میرداماد به انتساب به این دو بزرگوار افتخار می کند (سفینة البحار علم و فخر و دمد)  
۱۶ - مطالب و نظریاتی که در این مقال به میرداماد مستند است، از کتاب السبع المصداق المقالة الثالثة استفاده شده. این کتاب در ضمن ۱۲ رساله تحت عنوان «اثنی عشر رساله للمعلم الثالث امام المعارف الاسلامیه...» به چاپ رسیده است.

